

## تبیین قاعده بسیط الحقیقه و دو ساحت مختلف از آن در مکتب صدرایی

زهرا شریف<sup>۱</sup>

### چکیده

قاعده «بسیط الحقیقه»، از قواعد کلیدی در فلسفه صدرایی است. پردازش این مطلب به عنوان یک قاعده محوری و مؤثر، و تبیین تفصیلی آن از ابتکارات صدرالمآلهین است. در میان فیلسوفان پیشین، تنها می توان از فلوطین به عنوان طرح کننده این قاعده نام برد که البته تبیین ها و استدلال های وی، از نظر کمیت و قوت فلسفی، به پای تبیین های صدرای نمی رسد. در مکتب صدرایی دو ساحت مختلف برای این قاعده مطرح شده است: ساحت کثرت در وحدت و ساحت وحدت در کثرت. فیلسوفان صدرایی در مورد معنای مقبول ساحت کثرت در وحدت و مشمول بودن این ساحت در حیطه این قاعده اتفاق نظر دارند؛ اما آنها در باب مفهوم مورد پذیرش ساحت وحدت در کثرت و مشمول محدوده قاعده نسبت به این ساحت اختلاف نظر دارند.

**کلیدواژه ها:** مکتب صدرایی (حکمت متعالیه)، بسیط الحقیقه، ترکیب، کثرت در وحدت،

وحدت در کثرت.

---

۱. دانشجوی دکتری اخلاق و عرفان اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع) و دارای سطح سه از حوزه علمیه

خواران (جامعه الزهراء).

## ۱. مقدمه

یکی از قواعد فلسفی در مکتب صدرایی، قاعده بسیط‌الحقیقه (بَسِطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ أَيْسَ بَشَىءٍ مِنْهَا) است که بر مبنای آن، هر موجودی که «بسیط‌الحقیقه» باشد، جامع کمالات و وجود همه موجودات مادون (از نظر رتبه وجودی) است. معنای دقیق این قاعده، شمول مصداقی آن، حدود و ثغور آن در آثار ملاصدرا و پیروان او، و احیاناً تحولاتی که در سیر این بحث در میان فلاسفه صدرایی رخ داده، همواره در بین صاحب‌نظران مورد گفتگو بوده است. در ادامه دو ساحت مختلف از این قاعده (کثرت در وحدت و وحدت در کثرت) را، که گاه به فیلسوفان صدرایی نسبت داده می‌شود به نحو دقیق‌تر بررسی کرده و از مقصود فیلسوفان صدرایی از آن دو ساحت، ابهام‌زدایی می‌کنیم.

## ۲. تعریف اجمالی قاعده بسیط‌الحقیقه

در فلسفه صدرایی، قاعده بسیط‌الحقیقه چنین بیان می‌شود: «بَسِطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ أَيْسَ بَشَىءٍ مِنْهَا» که ترجمه آن چنین است: «بسیط‌الحقیقه، همه اشیاء است و هیچ‌یک از آنها نیست». شاید در ابتدا به نظر برسد که مضمون این قاعده، مشتمل بر اجتماع نقیضین است (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۶۴) زیرا بیان می‌کند که بسیط‌الحقیقه هم همه اشیاء هست و هم نیست. اما این تناقض احتمالی، در واقع وجود ندارد (همان)؛ زیرا مقصود از این قاعده، این است که بسیط‌الحقیقه از جهتی با همه اشیاء و موجودات یکی است و از جهت دیگری غیر از همه آنهاست. به عبارت دیگر، اشیاء و موجودات، دارای دو حیثیت نفس‌الأمری مختلف هستند که از یک حیث، بسیط‌الحقیقه با آنها یکی است و از حیث دیگر با آنها مغایرت دارد. اما آن حیثیتی که از آن جهت، بسیط‌الحقیقه با دیگر اشیاء متحد است، وجود و کمالات وجودی اشیاء است و آن حیثیتی که از آن جهت، بسیط‌الحقیقه عین دیگر اشیاء نیست، ماهیت و حدود و نقایص اشیاء است. (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۳) توضیح این مطلب چنین است که همه موجودات و اشیاء (غیر از ذات واجب بالذات)، دارای دو جهت در ذات خود هستند: یکی جهت وجود و دیگری جهت ماهیت (كُلُّ مُمَكِّنٍ زَوْجٌ تَرْكِيبِيٌّ مِنْ مَاهِيَّةٍ وَ وَجُودٍ)؛ از این رو، این جمله به این معناست که بسیط‌الحقیقه، وجود و کمالات وجودی اشیاء را داراست و از ماهیت و نقایص آنها مبرا است. (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۶۴)

### ۳. دو پرسش مهم در فهم معنای قاعده بسیط الحقیقه (تدقیق در تعریف اجمالی قاعده)

#### ۱.۳. پرسش اول

با روشن شدن معنای ابتدایی قاعده فوق و با در نظر گرفتن این نکته که در فلسفه صدرایی بسیط الحقیقه، به معنای مطلق، تنها ذات واجب الوجود است، این پرسش طرح می‌شود که: منظور از اینکه «بسیط الحقیقه عین وجود و کمالات وجودی اشیاء است» چیست؟ زیرا اولین چیزی که با توجه به این نکته به نظر می‌رسد این است که قاعده فوق به این معناست که هر موجودی واجب بالذات است؛ که این مطلب، افزون بر اینکه بسیاری از مباحث مهم فلسفی را با اشکال مواجه کرده و نقض می‌کند، اجتماع نقیضین بوده لذا، محال است؛ زیرا ممکن بودن موجودات، به معنی ضرورت نداشتن وجود برای آنهاست و ازسویی، اینکه وجود آنها عین واجب بالذات باشد، به معنای واجب بالذات بودن خود آنها و ضرورت داشتن وجود برای آنهاست؛ در نتیجه، هم وجود برای آنها ضرورت ندارد و هم دارد که این اجتماع نقیضین است.

پاسخ دقیق این پرسش، با روشن شدن معنای دقیق قاعده بسیط الحقیقه در دو ساحت مختلف به دست می‌آید که در ادامه به آن می‌پردازیم؛ اما به طور کلی و فارغ از دو ساحت مزبور می‌توان دو پاسخ به این پرسش داد:

**الف)** آنچه موجب می‌شود که موجودات ممکن، واجب بالذات شمرده شوند این است که میان آنها و واجب بالذات از جهت حد و ماهیتشان، اشتراک و این همانی وجود داشته باشد؛ زیرا همه موجودات از جهت "وجود" مشترک‌اند و آنچه که موجودی مانند «الف» را «الف» (به عنوان موجودی خاص، که از دیگر موجودات، متمایز است) می‌کند جهت حد و ماهیت آن است. از این رو، باید گفت که «الف بما هو الف»، واجب بالذات نیست و واجب بالذات نیز «الف» (از آن جهت که الف است) نیست؛ زیرا گذشت که الف از حیث ماهیت و حد، مغایر با واجب بالذات است و واجب بالذات، اساساً ماهیت و حدی ندارد تا او را عین ماهیت و حد الف بدانیم.

**ب)** از نظر برخی از فیلسوفان صدرایی نظیر ملاهادی سبزواری اگر از قاعده فوق چنین برداشت کنیم که هر موجود ممکن، واجب بالذات است، مرتکب مغالطه‌ای به نام «ایهام الإنعکاس» شده‌ایم. (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۶)؛ زیرا در قاعده فوق گفته شده که هر

بسیط الحقیقه، کل اشیاء است، و مخاطب چنین توهم کرده است که پس بر مبنای این قاعده می‌توان گفت هر موجودی، بسیط الحقیقه (واجب بالذات) است. در حالی که یکی بودن بسیط- الحقیقه با کل اشیاء، عکس آن را یعنی یکی بودن هر شیء را با بسیط الحقیقه (واجب)، نتیجه نمی‌دهد؛ زیرا همواره، در قضایای موجب کلیه، مانند حمل "ج" بر "ب" (هر ب، ج است) ممکن است "ج" مفهومی اعم از "ب" داشته باشد و لذا همواره "ب"، "ج" باشد (حمل "ج" بر "ب") ولی نتوان به طور کلی و همواره "ج" را "ب" دانست (حمل ب بر ج یعنی "ج ب است" قطعی نیست) و لذا اگر کسی «ب، ج است» را برعکس کند، به خطا رفته است. برای مثال قضیه «هر انسانی حیوان است» که در آن، حیوان اعم از انسان است، قابل عکس شدن نیست؛ زیرا عکس آن (هر حیوانی انسان است) قضیه‌ای نادرست است. به نظر محقق سبزواری عقیده دارد مورد بحث ما نیز چنین است.<sup>۱</sup> (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۶۴)

### ۲.۳. پرسش دوم

در صورتی که مفاد قاعده مزبور این باشد که واجب بالذات، عین وجود اشیاء دیگر است، این پرسش طرح می‌شود که: آیا در این وضعیت، ذات واجب بالذات، مُرکَّب از وجودهای اشیاء دیگر نمی‌شود؟ زیرا اشیاء دیگر و وجودهای آنها امور متفاوت و متمایز از یکدیگر خواهند بود و لذا بسیط الحقیقه دربرگیرنده وجودهای متفاوت و متمایز از یکدیگر

۱. وی توضیح نمی‌دهد که از چه جهت، قاعده بسیط الحقیقه مانند مواردی چون «انسان حیوان است»، می‌باشد. شاید بتوان در توضیح این گفته ایشان چنین گفت که درست است که بر «بسیط الحقیقه» (واجب)، «همه اشیاء دیگر» (کل الاشیاء) حمل می‌شود، اما چون اینکه «واجب، همه اشیاء دیگر است»، اعم از آن است که «واجب» عین هر یک از اشیاء باشد یا به نحوی دیگر با همه اشیاء دیگر عینیت داشته باشد، نمی‌توان گفت که یکی از آن اشیاء عین واجب است. چنانچه بسیط الحقیقه (واجب الوجود) عین تک تک اشیاء بود، می‌توانستیم قضیه را عکس کرده، بگوییم فلان شیء، بسیط الحقیقه (واجب) است؛ اما چنین نیست و «کل الاشیاء» بودن، اعم از عینیت بسیط الحقیقه با تک تک اشیاء است و لذا قضیه به این نحو (فلان شیء، بسیط الحقیقه یا واجب است) قابل عکس شدن نیست.

می‌شود و مرکب خواهد شد.

**پاسخ** این پرسش این است که کسانی که به قاعده بسیط‌الحقیقه قائل‌اند، این مطلب را بارها تذکر داده‌اند که بسیط‌الحقیقه با وحدت و بساطت خود، واجد حقایق وجودی اشیاء است؛ به عبارت دیگر، بسیط‌الحقیقه، به گونه‌ای عین حقیقت وجود و کمالات اشیاء است که به وحدت و بساطت او آسیبی وارد نمی‌شود؛ به این عبارت از صدرای توحید کنیدی: «جميع الأشياء هناك واحد و هو كل الأشياء بوحده من غير ما يوجب اختلاف حيثية» (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۲۷۷)؛ یعنی: «همه اشیاء در آنجا [ذات بسیط‌الحقیقه] یکی است و او [بسیط‌الحقیقه] با وحدتش، [عین] همه اشیاء است بدون آنکه [این عینیت] موجب اختلاف [و تعدد] حیثیات [در بسیط‌الحقیقه] گردد». ملاصدرا با این عبارت حتی تعدد و اختلاف حیثیت در بسیط‌الحقیقه (در اثر برخورداری واجب از حقیقت وجود و کمالات اشیاء) را نیز رد می‌کند.

همچنین ملاهادی سبزوای مکرراً این نکته را یادآور می‌شود که: «بسيط الحقیقة کلّ الاشياء... یعنی... بنحو البساطة» (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۳)؛ «بسيط‌الحقیقه، همه اشیاء است... یعنی... به نحو بساطت». شاید تأکید فیلسوفان صدرایی بر اینکه یکی بودن بسیط‌الحقیقه با کل اشیاء، به بساطت لطمه‌ای نمی‌زند، به این دلیل باشد که در فلسفه ثابت شده است که وجود از آن جهت که وجود است (وجود من حیث هو وجود)، نه جزء دارد نه جزء چیزی است و در مورد بحث ما، بسیط‌الحقیقه وجودهای اشیاء را از آن حیث که وجودند (وجود من حیث هو وجود)، دربرمی‌گیرد؛ نه حدود و ماهیات آنها را. در حالی که این ماهیات و حدود و نقایص اشیاء هستند که موجب تمایز و تفاوت آنها از یکدیگر و از واجب بالذات می‌شوند و لذا اگر این جهات از اشیاء از حیثه عینیت با واجب‌الوجود بیرون باشد، آنچه از موجودات می‌ماند وجود محض آنها (وجود من حیث هو وجود) است که هیچ تمایز و تعددی در آن نیست و لذا عینیت بسیط‌الحقیقه با کل اشیاء، عینیت با "وجود من حیث هو وجود" به شمار می‌رود که چون در این لحاظ از وجود، شائبه جزء بودن، جزء داشتن، تعدد، و تمایز مطرح نیست، در این صورت بسیط‌الحقیقه مرکب نخواهد بود. پاسخ دو پرسش فوق را در ضمن بررسی "دو ساحت متفاوت در معنای قاعده بسیط‌الحقیقه" دقیق‌تر خواهیم دید که در این میان، می‌توان معنای این قاعده را نیز عمیق‌تر از پیش دریافت.

#### ۴. دو ساحت متفاوت در معنای قاعده بسیط الحقیقه (تعریف تفصیلی قاعده)

معنای قاعده فوق، به همان نحو که در بالا بیان شد، بر دو ساحت مختلف قابل صدق است: ساحت کثرت در وحدت و ساحت وحدت در کثرت.

##### ۱.۴. ساحت کثرت در وحدت

اگر از تفاوت‌هایی که در طرح این بحث میان فیلسوفان و عارفان پیش از صدرا با خود ملاصدرا وجود دارد بگذریم، می‌توان گفت تقریباً همه عارفان مکتب ابن‌عربی (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۱۶) و همه فیلسوفانی که به طرح این مطلب و بحث از آن پرداخته‌اند این مطلب را در این ساحت (کثرت در وحدت) مطرح کرده و به تبیین آن پرداخته‌اند. فیلسوفانی نظیر فلوطین (فلوطین، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۷۰۸)، فارابی (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۶)، میرداماد (میرداماد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸)، صدرالمتهلین (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۱۶) و (همو، ۱۳۶۰، ص ۵۱)، ملاعلی نوری (نوری، ۱۳۷۸، ص ۷۱۸)، ملاعبدالله زنوزی (زنوزی، ۱۳۶۱، ص ۳۴۱)، ملاهادی سبزواری (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۷) و آقاعلی مدرس حکیم (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۵ و ۲۸۴) اما چنان‌که خواهیم دید همه فیلسوفان یادشده، در اینکه این قاعده ساحت دوم را نیز دربرگیرد، اتفاق نظر ندارند.

ساحت کثرت در وحدت به این معناست که بسیط الحقیقه که به معنای محض، همان ذات واجب بالذات است، در رتبه خود، وجود و کمالات اشیاء را به نحو "اعلی و اشرف" داراست. (نوری، ۱۳۷۸، ص ۷۱۸ و ۷۳۳)

در طی چند مرحله، به توضیح این ساحت از قاعده می‌پردازیم:

##### الف. معنای «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» در ساحت کثرت در وحدت

اولاً، در این ساحت، واجب بالذات وجود و همه کمالات موجودات دیگر را دارد؛ زیرا خداوند متعال (واجب بالذات)، علت وجود همه اشیاء دیگر است و دیگر اشیاء، وجود و کمالات وجودی خود را از او گرفته‌اند و به تعبیر بهتر در فلسفه صدرایی، همه موجودات دیگر، عین الربط و عین فقر و نیاز به واجب تعالی هستند. از این رو، واجب تعالی تا از چنان وجودها و کمالاتی برخوردار نباشد، نمی‌تواند آنها را به اشیاء دیگر اعطاء کند (مُعْطَى شَيْءٍ، محال است فاقد شئیء باشد). (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۱۶)

**ثانیاً،** در این ساحت، لازم نیست که وجود واجب تعالی (بسیط الحقیقه) از بالاترین رتبه هستی، خارج شود و در مراتب پایین تر نیز حاضر شمرده شود تا بتواند وجودها و کمالات وجودی موجودات دیگر را داشته باشد؛ زیرا در فلسفه صدرایی روشن است که هر علت فاعلی، در همان رتبه بالاتر، وجود و کمالات معلول را به نحو شدیدتر دارد؛ از این رو، این وجود و کمالاتی که علت دارد، متناسب با درجه و رتبه وجودی خود اوست و در نتیجه، لازم نیست خود وجود علت، در رتبه معلولش حاضر باشد تا بتوان گفت که وجود و کمالات معلول را دارد. ملاعلی نوری در این باب می‌گوید: «و بسیط الکمال و الکمال البسیط فی مرتبه ذاته کل الکمالات ...» (نوری، ۱۳۵۷، ص ۵۴۸)؛ «بسیط الکمال [بسیط الحقیقه از نظر کمالات وجودیش] و کمال بسیط [همان بسیط الحقیقه]، در رتبه ذات خود، همه کمالات [اشیاء دیگر] است ...». منظور از اینکه گفته شد در این ساحت، بسیط الحقیقه در رتبه خود، وجود و کمالات اشیاء را به نحو اعلی و اشرف داراست، همین مطلب است. اساساً تفاوت مراتب هستی بنا بر دیدگاه حکمت متعالیه، به شدت و ضعف است و لذا تفاوت وجود علت فاعلی با وجود معلول خود نیز به شدت و ضعف وجود است و وجود و کمالات علت، همان وجود و کمالات معلول است با شدت بیشتر و در درجه‌ای بالاتر؛ نه اینکه میان آنها تفاوت و تباین ذاتی موجود باشد. بنابراین، لازم نیست خود وجود علت، افزون بر رتبه بالاتر خود، در رتبه معلول نیز حاضر شمرده شود تا بتوان گفت که علت، از وجود و کمالات وجودی معلول خویش برخوردار است.

**ثالثاً،** با توضیحات فوق روشن می‌شود که در این ساحت، حمل اشیاء بر بسیط الحقیقه (بسیط الحقیقه کل الاشیاء)، «حمل حقیقه و رقیقه» است نه حمل شایع صناعی (طباطبایی، ۱۴۲۰، ص ۲۷۷)؛ زیرا در حمل شایع، خود محمول بدون هیچ کم و کاستی همراه با تمام قیود و حدود و نقایص خود، بر موضوع حمل می‌شود و عین آن دانسته می‌شود؛ اما در حمل رقیقه و حقیقه، محمول به عنوان حقیقه یا رقیقه موضوع (یعنی به عنوان مرتبه قوی تر یا ضعیف تری از موضوع)، بر موضوع خود حمل می‌شود نه به عنوان چیزی که خودش بی کم و کاست، عین موضوع است. به عبارت دیگر، مفاد حمل رقیقه و حقیقه این است که محمول، رقیقه یا حقیقه موضوع است نه خود موضوع با رتبه خاص وجودی اش. به این ترتیب در این ساحت از قاعده، وقتی

گفته می‌شود "بسیط‌الحقیقه کل الاشياء"، این حمل، حملِ رقیقه و حقیقه است؛ چون معنای آن، این است که اشیاء در درجه‌ای شدیدتر، در بسیط‌الحقیقه هستند و یا اشیاء، رقیقه بسیط-الحقیقه هستند و بسیط‌الحقیقه عین حقیقتِ نورانی آنهاست. (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۳)

#### ب. معنای «و لیس بشیء منها» در ساحت کثرت در وحدت

چون ماهیات و نقائص و مرتبه خاص موجودات، ناشی از حد، ضعف و ناداری وجود آنهاست، در بسیط‌الحقیقه وجود ندارند؛ چه اینکه اولاً، در این ساحت، باید هر وجودی با بیشترین شدت در بسیط‌الحقیقه (واجب بالذات) باشد و روشن است که اموری که ناشی از ضعف وجود اشیاء هستند (مثل ماهیت، نقایص و رتبه خاص هر موجودی)، تنها در همان چارچوب ضعف وجودی معنا دارند و نمی‌توان آنها را در درجه بالاتر یعنی در مرتبه کامل‌تر که بدون آن درجه خاص از ضعف معنا دارد، تصویر نمود. (زنوزی، ۱۳۶۱، ص ۳۴۱) ثانیاً، بسیط‌الحقیقه، که همان واجب بالذات است، وجود صرف است و وجود صرف، هیچ ماهیت و حد و نقصی را بر نمی‌تابد و گرنه صرف نخواهد بود. (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۵) ملاصدرا در این مورد می‌گوید: «و هو کل الأشياء فی مقام بطونه و لكن بالجهات الکمالیه لا الحدود الماهویه» (شیرازی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۹)؛ «بسیط‌الحقیقه، در مقام بطون خود [یعنی در همان رتبه بالاتری که نسبت به معالیل خود دارد]، همه اشیاء است؛ ولی از نظر جهات کمالی [عین اشیاء است؛ یعنی جهات کمالی اشیاء را دارد] نه حدود ماهوی [آنها را]».

بدین ترتیب در این ساحت، به دو معنا می‌توان گفت بسیط‌الحقیقه، هیچ‌یک از اشیاء دیگر نیست (ولیس بشیء منها): یکی به این معنا که اساساً در این وضعیت، لازم نیست خود وجود بسیط‌الحقیقه را در مراتب پایین‌تر حاضر بشماریم و لذا رتبه وجودی بسیط‌الحقیقه، در معرض مخلوط شدن با رتبه‌های پایین‌تر نیست که توهم شود واجب بالذات (بسیط‌الحقیقه)، همان موجودات دیگر شده و یا موجودات دیگر، واجب بالذات شده‌اند؛ واجب بالذات در بالاترین رتبه هستی است و بقیه موجودات در مراتب پایین‌ترند و واجب‌تعالی در همان بالاترین رتبه هستی، دارای وجودها و کمالات اشیاء دیگر است (به همان تقریری که گذشت) (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۶ و طباطبایی، ۱۴۲۰، ص ۲۷۷) معنای دوم اینکه، همان‌طور که گفته شد، ملاک این‌همانی در میان موجودات، نسبت دادن ماهیت و وجود یک موجود به دیگری است و



توضیح داده شد که در این ساحت، نمی‌توان ماهیت و حد اشیاء را در رتبه بسیط‌الحقیقه در نظر گرفت و لذا بسیط‌الحقیقه ماهیت موجودات دیگر را ندارد؛ از این رو، نمی‌توان او را همان موجودات دیگر دانست. (شیرازی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۹)

### ج. بساطت و وحدت در ساحت کثرت در وحدت (معنای عنوان کثرت در وحدت)

اولاً، در نظام هستی، چون بساطت هر مرتبه بالاتر، از مرتبه پایین‌تر بیشتر است، باید چنین گفت که برخوردارِ علت فاعلی از وجود و کمالات معلول‌هایش، به‌نحو بساطت و وحدت است (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۶۴)؛ یعنی اگر وجود و کمالات یک معلول، مرکب از اجزایی است، این وجود و کمالات در علت فاعلی‌اش، مرکب نیست؛ همچنین اگر وجود و کمالات معلول، با بساطت و وحدتی ضعیف است، در علت فاعلی‌اش با بساطت و وحدت شدیدتری حضور دارد؛ همچنین همه وجودها و کمالات کلّ معلول‌های یک علت فاعلی، در آن علت فاعلی با وحدت و بساطت موجود است. ثانیاً، از آنجا که بسیط‌الحقیقه، وجود صرف نیز هست، ترکیب در او راه ندارد؛ زیرا اگر مرکب باشد از صرافت بیرون می‌رود. (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۵) به همین دلیل است که به این ساحت از قاعده، ساحت "کثرت در وحدت" گفته می‌شود؛ یعنی ساحتی که در آن، وجود و کمالاتی کثیر و متعدد و متمایز، در مرتبه بالاتری از هستی (علل مفارق یا واجب بالذات)، در وحدت ذاتی آن مرتبه حاضر شمرده می‌شوند؛ بدون آنکه وحدت و بساطت ذاتی آن مرتبه را برهم زنند.

### د. جمع‌بندی ساحت کثرت در وحدت

بدین ترتیب باید گفت قاعده در این ساحت به این معناست که بسیط‌الحقیقه، وجود و کمالات موجودات دیگر را با شدت بیشتر و در درجه بالاتری و البته با وحدت و بساطت داراست؛ ولی در مرتبه آنها نیست و از ماهیات آنها نیز مبراست و لذا بسیط‌الحقیقه، با آن اشیاء دیگر مساوی نیست و آن اشیاء نیز واجب‌بالذات به شمار نمی‌روند.

### ۲.۴. ساحت وحدت در کثرت

منظور از این ساحت از قاعده بسیط‌الحقیقه به‌طور اجمالی آن است که بسیط‌الحقیقه، به‌گونه‌ای که به تفصیل خواهد آمد، در متن مراتب مختلف هستی (یعنی در متن موجودات با همان مراتبی که دارند نه فقط در رتبه‌ای بالاتر و به نحو اعلی و اشرف) حاضر است و لذا عین

دیگر اشیاء، در همان مراتب خودشان (نه فقط در رتبه‌ای بالاتر) است. اما از آنجا که هیچ‌یک از موجودات را نمی‌توان با واجب هم‌رتبه دانست با هیچ‌یک از آنها مساوی شمرده نمی‌شود. همه عارفان، و از میان فیلسوفان مهمی که به این قاعده پرداخته‌اند، تنها ملاصدرا<sup>۱</sup> و برخی از اتباع وی چون ملاعلی نوری (نوری، ۱۳۷۸، ص ۷۱۸) به این ساحت از این قاعده تصریح دارند. اما ملاحادی سبزواری، ساحت وحدت در کثرت را مشمول معنای این قاعده نمی‌دانند. به‌طور کلی در مورد این ساحت از قاعده، سه دیدگاه وجود دارد که در ادامه این سه دیدگاه را بیان کرده، سپس به توضیح تفصیلی ساحت وحدت در کثرت می‌پردازیم.

#### ۱.۲.۴. دیدگاه‌ها در باب ساحت وحدت در کثرت

الف. پذیرش "وحدت در کثرت" به عنوان ساحتی از قاعده

الف. ۱. تطبیق «وحدت در کثرت» بر ذات بسیط‌الحقیقه (عینیت خود بسیط‌الحقیقه و

ظهورش با اشیاء)

فیلسوفانی چون ملاصدرا و ملاعلی نوری به این دیدگاه قائل‌اند. در این دیدگاه، هم خود بسیط‌الحقیقه و هم ظهور آن، عین همه اشیاء (در همان مراتب خاص خود) دانسته می‌شود (بسیط‌الحقیقه کل اشیاء) و از طرفی هم‌رتبه بودن موجودات با بسیط‌الحقیقه و یکی دانستن هر موجود با بسیط‌الحقیقه نفی می‌شود (و لیس بشیء منها) که در ادامه، به تفصیل توضیح داده می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت دیدگاه این گروه، دو بخش دارد: یکی عینیت بسیط‌الحقیقه با اشیاء در مقام ظهور و دیگری عینیت خود بسیط‌الحقیقه با اشیاء (احاطه و حضور بسیط‌الحقیقه نسبت به مراتب مختلف هستی)؛ ملاصدرا در مورد بخش اول، از قول ابن عربی در فتوحات چنین می‌گوید:

«... فهو عين كل شيء في الظهور ما هو عين الأشياء في ذواتها سبحانه و تعالی بل هو هو

۱. بسیاری از عبارات ملاصدرا در باب بسیط‌الحقیقه مشحون از اصطلاحات و عباراتی است که مورد نظر بودن این ساحت را در آن عبارات بسیار تقویت می‌کند؛ هرچند در آن عبارات نمی‌توان در این باره (که کدام ساحت، مقصود صدراست) به یقین داوری نمود؛ اما به هر حال چند عبارت در آثار صدرا یافت می‌شود که به‌طور قطعی بر این ساحت دلالت دارد.

و الأشياء أشیاء (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۳۷) ... پس او در ظهور، عین همه اشیاء است، نه اینکه در ذاتشان عین آنها باشد؛ که خداوند [از ذات اشیاء] منزّه و متعالی است؛ بلکه او، [فقط] اوست [در ذات خود] و اشیاء [فقط] اشیاء اند [در ذاتشان].»

این بیان که مورد قبول خود صدرا نیز قرار گرفته است بر این دلالت می‌کند که بسیط‌الحقیقه، همه اشیاء را در همان رتبه‌ای که هستند، واجد است و عین آنهاست؛ نه فقط به نحو اعلی و اشرف و در رتبه‌ای بالاتر. و از طرفی عین اشیاء در همان رتبه‌ای که هستند، نیست؛ (بسیط‌الحقیقه کل الأشیاء و لیس بشیء منها) زیرا عینیتش با اشیاء (در همان مراتب و تعینات خاص خودشان)، مربوط به مقام ظهور بسیط‌الحقیقه (واجب) است نه ذاتش، و لذا ذات او عین ذات اشیاء نیست؛ بلکه ظهورش عین آنهاست. همچنین ملاصدرا به تبع ساحت کثرت در وحدت، به ساحت وحدت در کثرت اشاره دارد و ابراز می‌کند که کثرت در وحدت، موجب می‌شود همه موجودات، آثار و ظهورهای وجود واجب محسوب شوند که این، همان احاطه واجب بر موجودات در مقام ظهور است. (شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۵۱)

اما از آنجا که ظهور هر چیزی، از جهتی عین خود آن چیز است (اتحاد ظاهر و مظهر)، صدرا به این اکتفاء نکرده و مانند بسیاری از عرفا، بر حضور خود بسیط‌الحقیقه (و نه فقط ظهور او) در اشیاء صحه گذاشته و او را در این مقام عین همه اشیاء دانسته و از طرفی هم رتبه و همسنگ بودن هر شیئی را با واجب، رد کرده است؛ (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۳۳۲) تعبیر «هو کل الأشیاء و لیس هو الأشیاء» در برخی عبارات وی، به قاعده بسیط‌الحقیقه اشاره دارد و چنین دلالت می‌کند که قاعده بسیط‌الحقیقه، ساحت وحدت در کثرت را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا این دسته عبارات در مقام بیان احاطه و معیت حق تعالی نسبت به مراتب مختلف در عالم (در همان مرتبه که هستند) ارائه شده است. از طرفی خود بسیط‌الحقیقه در مراتب وجود، حاضر شمرده شده و صحبت از ظهور او نیست؛ زیرا صدرا می‌گوید «حق منزّه از زمان و مکان» در همه زمانها و مکانها و در همه اشیاء، حاضر است و می‌دانیم که حق منزّه از مکان و زمان، خود حق تعالی است نه ظهور او؛ بدین ترتیب روشن است که وقتی صدرا می‌گوید: «هو کل الأشیاء»، منظور اشیاء در همان مراتب خاص خود هستند و لذا نتیجه این است که خود بسیط‌الحقیقه، عین خود اشیاء (در همان مراتبی که هستند) می‌باشد؛ اما چون معیت حق با موجودات، معیت فاعلی احاطی است، موجودات را نمی‌توان در مرتبه بسیط‌الحقیقه حاضر

دانست؛ زیرا موجودات، معلول اویند و معلول، ناقص تر از علت خویش است و یارای حضور در مرتبه بسیط الحقیقه را نخواهد داشت. از این رو، می توان گفت که هیچ شیئی با بسیط الحقیقه هم رتبه و مساوی نیست و عین او شمرده نمی شود. (و لیس هو الأشياء) همچنین ملاعلی نوری، ساحت وحدت در کثرت را در تبیین قاعده بسیط الحقیقه مطرح می کند و آن را نتیجه و تبع ساحت قبل و مربوط به مقام ظهور حق می داند؛ تصریح وی بر این مطلب در برخی عبارات او دیده می شود. (نوری، ۱۳۷۸، ص ۷۱۸)

اما ایشان در مواردی، از این قاعده به نحوی به ساحت وحدت در کثرت می رسد که گویا با صدرا در مورد حضور خود بسیط الحقیقه (نه فقط ظهور وی) در مراتب مختلف موجودات، موافق است و بر این باور است که بسیط الحقیقه همه موجودات است به نحو اشرف و اقوی و نتیجه این اصل، توحید وجودی [یعنی اینکه در کل، تنها یک وجود هست نه چند وجود] است، افزون بر توحید وجوبی؛ (نوری، ۱۳۷۸، ص ۷۶۹) که تعبیر توحید وجودی از این ساحت (وحدت در کثرت) از قاعده به همان تقریر نهایی صدرا (عینیت خود بسیط الحقیقه با خود اشياء) اشاره دارد که تبع ساحت پیشین دانسته شده است.

## الف. ۲. تطبیق «وحدت در کثرت» بر ظهور بسیط الحقیقه نه ذات او (عینیت ظهور

بسیط الحقیقه با اشياء)

فیلسوفانی نظیر ملاعبدالله زینوزی و آقاعلی مدرس حکیم تهرانی (زنوزی) به این دیدگاه قائل اند. در این دیدگاه، تنها ظهور بسیط الحقیقه عین اشياء و حاضر در تمامی مراتب موجودات دانسته می شود و عینیت خود بسیط الحقیقه با اشياء و حضورش در مراتب مختلف، چون ملازم با عروض نقص ها و محدودیت های مراتب وجود بر ذات بسیط الحقیقه (واجب بالذات) شمرده می شود، نفی می گردد. مدرس حکیم در این مورد تصریح می کند، (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۲۹۰ و ۲۹۰) اما وی عقیده دارد که ظهور و فعل حق، واحد است و در تمامی مراتب هستی امکانی، ساری و جاری است و همه مراتب را در خود جمع کرده است؛ ولی به طور خاص هیچ یک از آن مراتب نیست. از این رو، در مقام ظهور نیز می توان گفت «بسیط الحقیقه کل الاشياء و لیس بشیء منها»؛ اما این بسیط الحقیقه، ظهور آن بسیط الحقیقه محض (ذات حق) است نه خود آن: (همان، ص ۲۹۸ و ۲۹۹) طبق تصریحات وی در این باب، وجود منبسط از سویی از جهت سرینانش در همه مراتب وجودی امکانی، عین همه آنهاست و

از طرفی به علت برخورداری از مقام اطلاق، عین هیچ‌یک از آنها نیست و بلکه بر آنها نوعی تقدم دارد و به همین جهت بساطت خود را نیز حفظ می‌کند.

مدرس زنوزی از قول ملاعبدالله زنوزی عباراتی نقل می‌کند که دال بر این است که ملاعبدالله نیز به سریان فعل و ظهور حق [نه حضور خود ذات] در اشیاء قائل است؛ توضیحات وی بر عبارات ملاعبدالله به روشنی گویای این است که قاعده بسیط‌الحقیقه بر ظهور حق و فعل او قابل تطبیق است. (همان، ص ۳۸۷) با وجود این‌گونه تصریحات از ملاعبدالله، روشن است که وی تنها ظهور حق را در ساحت وحدت در کثرت راه می‌دهد و خود ذات حق را اعلی و اجل از حضور در مراتب وجود می‌داند. همچنین مدرس حکیم در جایی دیگر از *بدایع الحکم* تصریح می‌کند که از نظر ملاعبدالله زنوزی، فعل حق دارای احاطه سریانی است (همان، ص ۳۲۹) و مدرس حکیم، در توضیح عبارات فوق از والد خود، به تطبیق قاعده بسیط‌الحقیقه بر وجود منبسط سریانی تصریح می‌کند. (همان، ص ۳۸۷ - ۳۸۹)

بدین ترتیب، از نظر مدرس حکیم، وجود منبسط که فعل و ظهور واحد حق است، در تمامی مراتب هستی امکانی، ساری و جاری است و به نحو بساطت عین همه موجودات در همان مراتب خودشان است (بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء)؛ ولی چون دارای مقام اطلاق است، نمی‌توان او را با هیچ‌یک از اشیاء برابر دانست (لیس بشیء منها). وی در جایی دیگر از *بدایع الحکم*، بار دیگر تصریح می‌کند که: «ظهور حق اول ... مطلق باشد از تحدید به حدود خاصه وجودیه ... ولهذا لا بشرط باشد نسبت به آن حدود و قیود، و ساری بود در همه حدود وجودیه و مقدم باشد در نظام وجود بر آن حدود با آنکه در هر مرتبه از مراتب حدود وجودیه عین آن مرتبه بود». (همان، ص ۳۳۷)

#### ب. نفی وحدت در کثرت به عنوان یک ساحت از قاعده

ملاهادی سبزواری، به تصریح این قاعده را مربوط به ساحت کثرت در وحدت (ساحت پیشین) دانسته است؛ وی ساحت وحدت در کثرت را، به معنی حضور ظهور واجب در مراتب هستی، هر چند مطلبی حق می‌داند، اما مشمول معنای این قاعده نمی‌داند؛ ملاهادی در عبارتی در *اسرار الحکم*، در بیان دو ساحت مزبور، تنها ساحت کثرت در وحدت را به قاعده بسیط‌الحقیقه تفسیر نموده و از سرایت این تفسیر به ساحت دیگر خودداری کرده است. (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۲) که نشان می‌دهد از نظر وی قاعده بسیط‌الحقیقه تنها در ساحت

کثرت در وحدت معنا دارد. همچنین وی در مقام نقد برخی تفسیرها از قاعده مزبور، می‌گوید بسیط‌الحقیقه تنها در مقام کثرت در وحدت است که عین همه وجودها شمرده می‌شود نه در ساحت وحدت در کثرت که مربوط به مقام ظهور بسیط‌الحقیقه است (نه خود او). (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۶۴) البته هرچند ملاحادی سبزواری این قاعده را در ساحت وحدت در کثرت نمی‌پذیرد، اما مقام وحدت در کثرت را به معنی حضور و سریان ظهور حق در اشیاء، مطلبی حق می‌داند. (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۵)

همان‌طور که از عبارات روشن است، ملاحادی سبزواری مقام وحدت در کثرت را به حضور ظهور واجب در دو رتبه (نه حضور ذات واجب) تفسیر کرده است: عالم اسماء و صفات و اعیان ثابت، و دیگری عالم خلق (که فعل حق شمرده می‌شود).<sup>۱</sup> بدین ترتیب از نظر ملاحادی، هرچند بسیط‌الحقیقه با ظهورش (نه با ذاتش) در عوالم حقی و خلقی حاضر است و با بساطت خود در مقام ظهور، تمامی مراتب هستی را در خود جمع می‌کند، اما این مطلب (وحدت در کثرت)، به هیچ وجه مفاد قاعده بسیط‌الحقیقه نیست.

#### ۲.۲.۴. توضیح تفصیلی ساحت وحدت در کثرت

در این قسمت، ساحت وحدت در کثرت را از دیدگاه کسانی که این ساحت را مشمول مفاد قاعده می‌دانند به تفصیل، توضیح می‌دهیم. تفصیل این ساحت نیز طی چند مرحله ارائه می‌شود:

#### الف. معنای «بسیط‌الحقیقه کُلُّ الْأَشْيَاء» در ساحت وحدت در کثرت

اولاً، در این ساحت، بسیط‌الحقیقه (واجب بالذات)، از جهت ذاتش (طبق دیدگاه گروه اول) یا تنها از جهت ظهورش (مطابق نظر گروه دوم)، در متن همه مراتب هستی و موجودات حاضر است و در نتیجه، به نحوی با همه آنها اتحاد دارد و عین همه آنها شمرده می‌شود. پس در این ساحت، چون بسیط‌الحقیقه به نحوی در مراتب مختلف هستی، حاضر شمرده می‌شود، یکی بودن او با اشیاء و برخورداریش از وجودها و کمالات وجودی اشیاء، به آسانی قابل تبیین

۱. تفصیل این مراتب و کیفیت ظهور حق، در کتب عرفان نظری به تفصیل آمده و حکمت متعالیه نیز این مطالب را از عرفان نظری وام گرفته است.

است؛ گذشت که ملاصدرا درباره حضور خود بسیط‌الحقیقه در مراتب موجودات امکانی چنین می‌گوید: «... الحق موجود مع العالم و مع کل جزء من أجزاء العالم» (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۳۳۲) همچنین این عبارتِ مدرس حکیم بر حضورِ ظهورِ حق در خودِ مراتبِ اشیاء دلالت می‌کند: «پس مجعول بالذات و اثر بالذات و فعل بالذات و فروغ و تجلی او ... به نحو فرق، ساری در همه وجودات و موجودات بود». (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۳۸۹)

ثانیاً، در این ساحت، برخوردارِ بسیط‌الحقیقه (خود واجب بالذات یا ظهورش) از وجودِ اشیاء مختلف در همان درجه و رتبه خودشان اثبات می‌شود. به عبارت دیگر، در ساحت پیشین، بسیط‌الحقیقه از حقیقتِ بالایی وجود و کمالاتِ اشیاء (یعنی از رتبه بالاتر و شدیدتری از آن وجود و کمالات) برخوردار بود نه از خودِ آن وجود و کمالات در رتبه خاصِ خودشان؛ اما در این ساحت، بسیط‌الحقیقه از خودِ اشیاء، در همان رتبه خاصی که هستند برخوردار دانسته می‌شود؛ این عبارت از ملاصدرا که قبلاً نیز آمد، بر عینیت خود بسیط‌الحقیقه (حق تعالی) با خودِ اشیاء (در همان رتبه خاصی که هستند) دلالت می‌کند: «و لكن العلة موجودة مع المعلول في مرتبة وجود المعلول ... فهو في كل شيء ... بل هو كل الأشياء». (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۳۳۲) این عبارت ملاحادی سبزواری نیز به روشنی عینیتِ موجودات را در همان مراتب خاص خود با ظهور بسیط‌الحقیقه در مقام وحدت در کثرت نشان می‌دهد: «... اراده کنند به ... وحدت در کثرت ... مقام ظهور و وجه‌الله را، و این نیز دو مقام است: یکی مقام ظهور به اسماء و صفات حسناى الهیة و با لوازم اسماء و صفات ... و دیگری، مقام ظهور در مرتبه فعل باشد، به ماهیات امکانیه به ترتیب ... از صادر اول تا صادر اخیر» (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۵) آقا علی مدرس زنوزی نیز در این باره چنین می‌گوید: «و چون چنین باشد هیچ اثر در مرتبه ذات و در مقام خاص خود در نظام وجود و هیچ فعل در درجه ذات خود و مقام مخصوص خود در آن نظام، از اثر بالذات و غیرمحدودِ حق اول ... خالی نباشد ...». (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۳۸۹) در واقع، این ساحت از قاعده، متکفل بیان این مطلب است که نه تنها حقیقتِ وجود و کمالات اشیاء از آن بسیط‌الحقیقه است، بلکه خودِ اشیاء نیز (به گونه‌ای) از آن اوست و لذا بسیط‌الحقیقه، نه فقط علت و منشأ وجودِ موجودات است، بلکه خودش یا در مقام ظهورش، عین خودِ آنها در همان مرتبه‌ای که هستند، می‌باشد.

### ب. معنای «و لیسَ بَشَىءٍ مِنْهَا» در ساحت وحدت در کثرت

ب.۱. معنای «و لیسَ بَشَىءٍ مِنْهَا» در ساحت وحدت در کثرت، نزد گروه اول: در نظر کسانی که خود بسیط‌الحقیقه (حق تعالی) را در مقام وحدت در کثرت حاضر می‌دانند اولاً، چون معیت حق با موجودات، معیت فاعلی است، موجودات را نمی‌توان در مرتبه بسیط‌الحقیقه حاضر دانست؛ زیرا موجودات، معلول اویند و معلول، ناقص‌تر از علت خویش بوده، یارای حضور در مرتبه بسیط‌الحقیقه را ندارد. از این رو، می‌توان گفت که هیچ شیئی با بسیط‌الحقیقه هم‌رتبه و مساوی نیست و عین او شمرده نمی‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۳۳۲)؛ ثانیاً، در این ساحت، بسیط‌الحقیقه در متن همه مراتب و موجودات جهان حاضر دانسته می‌شود؛ در حالی که اگر مساوی با یکی از موجودات می‌بود، تنها محدود به حیظه وجودی و مرتبه خاص آن موجود بود و نمی‌توانست در دیگر مراتب و موجودات نیز حاضر باشد. بنابراین، اینکه بسیط‌الحقیقه "کلّ الأشياء" است و "محیط" بر همه اشیاء شمرده می‌شود (همان)، نشان می‌دهد که در ساحت وحدت در کثرت، یکی دانستن یک موجود با واجب و یا هم‌رتبه دانستن واجب با موجودات دیگر نادرست است و گرنه بسیط‌الحقیقه، این یا آن شیء خاص می‌بود نه کلّ الأشياء؛ به عبارت دیگر حضور حق در مراتب اشیاء و معیت او با آنها، حضور و معیت از جهت تقیدات و تعینات آنها نیست؛ بلکه می‌توان گفت بسیط‌الحقیقه (حق) تنها با «وجود من حیث هو وجود» که در هر مرتبه از اشیاء هست، متحد است و به بیان دیگر، حق وجوداً عین موجودات در مراتب مختلف است و تعیناً و تقیداً غیر از آنهاست و لذا نمی‌توان اشیاء را با همان مراتب و تقیداتشان، عین حق دانست: «... إن الحق المنزه عن الزمان موجود فی کل وقت من الأوقات لا علی وجه الاختصاص و التعلیق و الحق المنزه عن المكان موجود فی کل واحد واحد من الأمکنة لا علی وجه التقیید و التطبيق ... و لا علی وجه المابینة و الفراق ... فهو مع کل موجود بکل جهة من غیر تقیید و لا تكثر فهو فی کل شیء و لیس فی شیء و فی کل زمان و لیس فی زمان و فی کل مکان و لیس فی مکان بل هو کل الأشياء و لیس هو الأشياء». (همان)

ب.۲. معنای «و لیسَ بَشَىءٍ مِنْهَا» در ساحت وحدت در کثرت، نزد گروه دوم: در

دیدگاه کسانی که تنها ظهور بسیط‌الحقیقه (حق) را حاضر در مراتب موجودات امکانی می‌دانند به چند جهت مختلف باید گفت اشیاء، واجب بالذات شمرده نمی‌شوند و مساوی با آن



نخواهند بود (هرچند که بسیط الحقیقه در مقام ظهور عین اشیا در همان رتبه‌ای که هستند، شمرده می‌شود): **اولاً** بسیط الحقیقه در مقام ظهور عین اشیا است نه در مقام ذات، و لذا عینیت آنها از باب اتحاد ذوات آنها با یکدیگر نیست؛ چنان‌که گفتیم ملاصدرا- که در ابتدا در *سفار*، ساحت وحدت در کثرت را به همین نحو مطرح کرده است در این باره چنین می‌گوید: «فهو عین کل شیء فی الظهور ما هو عین الأشیاء فی ذواتها سبحانه و تعالی بل هو هو و الأشیاء أشیاء». (همان، ج ۲، ص ۳۳۷) همچنین آقا علی مدرس حکیم در این مورد تصریح می‌کند که: «بدان که ذات حق اول جل جلاله، منزّه و مقدس باشد از اینکه در وجودات امکانیه ساری شود و با حدود وجودیه متحد گردد و با حدود عدمیه و ماهویه علاقه معیت و اقتران به هم رساند ... احاطه به معنی سریان در اشیا و اتحاد با حدود وجودیه و معیت با حدود عدمیه و ماهویه، از لوازم فعل ... او بود». (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۳۱۸) همان‌طور که دیدیم از نظر این گروه و وی، قول به سریان خود بسیط الحقیقه در مراتب اشیا، به معنای محدود و ممکن شده واجب است: «آنچه ساری بود در اشیا، فعل او باشد ... و این قسم از احاطه در ذات واجب‌الوجود جلّ قدسه جایز نباشد؛ زیرا که سریان ... ملازم حدود وجودیه بود و حدود وجودیه، ملازم حدود عدمیه؛ و واجب‌الوجود بالذات ... واجب من جمیع الجهات ...». (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۲۹۰ و ۲۹۱) همچنین از عبارات پیشین از ملاعبدالله زنوزی و حکیم سبزواری<sup>۱</sup> چنین برداشت می‌شود که در این ساحت، تنها ظهور یا فعل بسیط الحقیقه، عین خود اشیا است نه ذات او؛ **ثانیاً**، حتی فعل و ظهور حق که امری واحد است و عین وجود اشیا در مراتب و درجات خاص خودشان محسوب می‌شود، از جهتی غیر اشیا است و نمی‌توان گفت که هر شیء از تمام جهاتش عین اوست؛ زیرا وجود منبسط یا همان ظهور حق، هرچند در تمامی مراتب ممکن، ساری و جاری است و عین همه موجودات، در همان مراتب خودشان، است، ولی چون دارای مقام اطلاق است، نمی‌توان او را با هیچ‌یک از اشیا برابر دانست و بلکه بر آنها نوعی تقدم دارد: «ظهور حق اول ... مطلق باشد از تحدّد به حدود خاصه وجودیه

۱. «و اراده کنند به دوّم که وحدت در کثرت باشد مقام ظهور و وجه الله را ...» (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۵)؛ «فهو [ای الوحدة فی الکثرة] ... مقام ظهور البسيط الحقیقی...» (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۴۶۴)

... ولهذا لا بشرط باشد نسبت به آن حدود و قیود، و ساری بود در همه حدود وجودیه و مقدم باشد در نظام وجود بر آن حدود با آنکه در هر مرتبه از مراتب حدود وجودیه عین آن مرتبه بود». (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۳۳۷)

### ج. بساطت و وحدت در ساحت وحدت در کثرت (معنای عنوان وحدت در کثرت)

ج.۱. بساطت و وحدت در ساحت وحدت در کثرت، نزد گروه اول: همان‌طور که گذشت، در دیدگاه کسانی که خود بسیط‌الحقیقه (واجب بالذات) را در مراتب هستی حاضر می‌دانند، بسیط‌الحقیقه، از جهت قیود و حدود و تعینات اشیاء، با آنها اتحاد و عینیت ندارد؛ بنابراین، آنچه از مراتب وجود می‌ماند، همان وجود من حیث هو وجود است که به هر مرتبه‌ای از مراتب هستی نسبت داده می‌شود و بسیط‌الحقیقه، با این حیث از مراتب هستی عینیت دارد و لذا عینیت او با اشیاء در ساحت وحدت در کثرت، به معنی در برداشتن همه وجودهایی است که در ظاهر به خود اشیاء نسبت داده می‌شود؛ اما این وجودها تنها از جهت وجود بودن ("وجود من حیث هو وجود" نه از جهت تقیدات و تعیناتشان) با بسیط‌الحقیقه متحدند و چون وجود من حیث هو وجود، صرف وجود است و صرف هر چیزی، دویی و تکرار نمی‌پذیرد (صرف الشیء لا یتثنی و لا یتکرر)، نمی‌توان میان این وجودهای من حیث هو وجود، هیچ تکثر و تمایزی لحاظ کرد و تنها می‌توان آنها را در ذات بسیط‌الحقیقه، به نحو بسیط و نامتمایز در نظر گرفت.

بدین ترتیب، این دیدگاه اساساً به آنجا می‌رسد که هرگونه تکثر و تمایز را از حقیقت وجود (وجود من حیث هو) نفی می‌کند و تنها به یک وجود حقیقی قائل می‌شود که آن وجود حق است؛ وجودی که هیچ وجود حقیقی دیگری در کنار او (چه در عرض او و چه در طول او) قابل قبول نیست و هر وجودی، در واقع از آن اوست: «و ثمره شجرة هذه المدار هو التوحيد الوجودی، فضلا عن التوحيد الوجودی» (نوری، ۱۳۷۸، ص ۷۶۹)؛ اما مراتب و موجودات متکثر، از اعتبار این حقیقت واحد (که از جهت وجودی، حاضر در همه جاست) با تعینات و تقیدات (که ظهور این حقیقت‌اند) حاصل می‌شود که به آن وجودات مقید یا وجودات مجازی گفته می‌شود. پس با این تصویر از هستی، کثرت و اختلاف و تمایز موجودات، مربوط به چیزی غیر از اصل وجود آنها (وجود من حیث هو وجود) است که البته در سایه آن وجود و به تبع آن،

پدید می‌آید و روشن می‌شود که حقیقت این کثرت و تمایز، چیزی جز ظهور و تجلی آن "وجود من حیث هو وجود" (بسیط الحقیقه یا واجب بالذات) نیست.

**ج. ۲. بساطت و وحدت در ساحت وحدت در کثرت، نزد گروه دوم:** همان‌طور که گفته شد، در دیدگاه گروه دوم در این ساحت، بسیط الحقیقه هرچند در متن همه موجودات و در همه مراتب حاضر است، این حضور همه‌جایی به معنی یک "هویت ساریه" است که ظهور واحد بسیط الحقیقه (واجب الوجود) محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، همان‌طور که بسیط الحقیقه واحد و بسیط است، ظهور آن (یعنی هویت ساریه یا وجود منبسط) نیز واحد و بسیط است؛ ملاحظاتی سبزواری از این مطلب، چنین تعبیر می‌کند که: «و إذا لوحظ الوجود المنبسط علی الأشياء و وحدته ... فهو ... مقام ظهور البسيط الحقیقی واحدا بوحدته باقیا ببقائه جامعا بجامعیه ... هذا مقام الوحدة فی الکثرة» (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۶۶)؛ مدرس حکیم نیز چنین گفت که: «اگر جاعل بالذات، بسیط من جمیع الجهات باشد ... مجعول بالذات او که اثر بالذات او بود ... به حکم مناسبت ذاتیه میان اثر بالذات و مؤثر بالذات ... باید به صرافت و تنزه از قیود و حدود متصف باشد (مگر حدی که لازم انحطاط بود) ... پس اثر بالذات حق اول ... به نحو صرافت، واجد جمیع آثار، و فعل مطلق او به طور بساطت دارای همه افعال باشند ...». (مدرس حکیم، ۱۳۷۶، ص ۳۸۷ و ۳۸۸) این هویت ساریه که حقیقتی واحد است، در خود تمام موجودات امکانی را جمع کرده است و رابطه آن با موجودات، رابطه یک حقیقت واحد تشکیکی با مراتب شدید و ضعیف درون خود است؛ به عبارت دیگر، موجودات مختلف، مراتبی در درون هویت ساریه یا وجود منبسط هستند که اختلاف این مراتب، به شدت و ضعف است و لذا هویت ساریه، یک حقیقت واحد "ذومراتب" است و در عین وحدت و بساطت، دارای کثرت و تفصیل نیز هست. این مطالب در عبارتی از صدر المتألهین به روشنی بیان شده است. (ر.ک.: شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۱۷)

#### د. جمع‌بندی ساحت وحدت در کثرت

**د. ۱. ساحت وحدت در کثرت در دیدگاه گروه اول:** با توجه به مطالب گفته شده در توضیح دیدگاه گروه اول، روشن می‌شود که منظور از قاعده بسیط الحقیقه در ساحت وحدت در کثرت از نظر این گروه، این است که بسیط الحقیقه یا واجب الوجود بالذات، همان "وجود

من حیث هو وجود" است که متن وجود همه مراتب و موجودات هستی را فراگرفته است و وجود هر موجودی در همان مرتبه‌ای که هست، در واقع از آن بسیط‌الحقیقه است و خود آن موجود (با مرتبه و تعین خاص خود)، ظهور آن وجود واحد (و نه خود آن) محسوب می‌شود. از این رو، به‌رغم حضور بسیط‌الحقیقه در همه مراتب هستی و عینیت با وجودات، با هیچ‌یک از موجودات هم‌رتبه نیست و در حدّ هیچ‌یک از آنها تنزل نمی‌کند و هیچ موجودی نیز واجب بالذات شمرده نمی‌شود. همچنین چون این وجود من حیث هو وجود (و نه مراتب و تعینات موجودات) است که بسیط‌الحقیقه (حق) در همه جا عین آن شمرده می‌شود، حضور همه‌جایی بسیط‌الحقیقه (واجب بالذات) و معیت وجودی او با اشیاء باعث نمی‌شود که از بساطت و وحدت خود خارج شود و لذا باید او را در عین وحدتش با وجود همه مراتب و موجودات هستی، بسیط و واحد دانست.

**۲.۵. ساحت وحدت در کثرت در دیدگاه گروه دوم:** از نظر گروه دوم، ساحت وحدت در کثرت از قاعده به معنای آن است که بسیط‌الحقیقه (واجب بالذات)، فعل و ظهوری واحد و بسیط دارد (به تبع ذات بسیط‌الحقیقه که واحد و بسیط است)، که این ظهور واحد در مراتب همه اشیاء حاضر است (بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء) و لذا هم می‌توان بر حسب پیوند وثیق ظاهر و مظهر گفت که ذات حق (بسیط‌الحقیقه به معنای مطلق آن) از جهت ظهور، عین همه اشیاء است و هم می‌توان خود این ظهور واحد را به عنوان بسیط‌الحقیقه (نه به معنای مطلق آن) لحاظ کرد و آن را ذاتاً عین اشیاء دانست؛ اما این ظهور واحد، در عین اینکه با همه آنها اتحاد و عینیت دارد، از جهتی نیز غیر آنهاست (و لیس بشیء منها) که این جهت، همان جهت اطلاق و شمول و احاطه است که باعث می‌شود هیچ‌یک از وجودات مقید، در رتبه او با او شریک نباشند؛ چه اینکه اگر با او هم‌رتبه بودند، باید به سریان او ساری در همه مراتب بودند و یا اینکه این وجود منبسط در آن شیء خاص محدود و مقید می‌شد و از آن فراتر نمی‌رفت. پس هویت ساریه یا همان ظهور واحد حق، به سبب اطلاقش از اشیاء متمایز است و به نحوی بر آنها تقدم دارد و نمی‌توان اشیاء را از هر جهت عین او دانست. همین وجه غیریت هویت ساریه با اشیاء، وحدت و بساطت آن را نیز حفظ می‌کند و مانع از آن می‌شود که وحدت و بساطت آن در عینیت با اشیاء (که باعث می‌شود در متن این وجود منبسط، کثرت نیز قابل تصویر باشد) به کلی از میان برود.

### فهرست منابع

۱. استرآبادی، محمدتقی، ۱۳۵۸، شرح فصوص الحکم، تهران، دانشگاه تهران.
۲. افلوپین، ۱۴۱۳، *اثولوجیا*، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، قم، بیدار، چاپ اول.
۳. داماد (میرداماد)، میرمحمد باقر، ۱۳۸۱، *مصنفات*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۴. زنوزی، ملاعبدالله، ۱۳۷۱، *انوار جلیه*، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، تهران، امیرکبیر.
۵. -----، ۱۳۶۱، *لمعات الاهیة*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۶. سبزواری، ملاحادی، ۱۳۶۱، *اسرار الحکم*، تهران، مولی.
۷. -----، ۱۳۶۰، *التعلیقات علی الشواهد الربویة*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر، چاپ دوم.
۸. شیرازی (صدرالمتألهین)، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۰، *اسرار الآیات*، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
۹. -----، محمد ابن ابراهیم، بی‌تا، *العرشیه*، اصفهان، مهدوی.
۱۰. -----، ۱۹۸۱، *الأسفار الأربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. -----، ۱۳۷۵، *مجموعه رسائل فلسفی*، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت، چاپ اول.
۱۲. -----، ۱۳۶۰، *الشواهد الربویة*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، نشر دانشگاهی.
۱۳. -----، ۱۳۶۳، *المشاعر*، تصحیح هنری کرین، بی‌جا، کتابخانه طهوری.
۱۴. -----، *المبدأ و المعاد*، ۱۳۵۴، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، انجمن فلسفه ایران.
۱۵. -----، ۱۳۶۴، *سه رسائل فلسفی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۲۰، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۷. فارابی، ابونصر، ۱۳۸۱، *فصوص الحکم و شرحه*، به شرح سید اسماعیل غزالی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. -----، ۱۴۰۵، *فصوص الحکم*، تحقیق محمدحسن آل یاسین، قم، بیدار.

۱۹. فلوطین، ۱۳۶۶، دوره آثار فلوطین، محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، چاپ اول.
۲۰. قونوی، صدرالدین، بی تا، رساله النصوص، بی جا، بی نا.
۲۱. قیصری رومی، محمد داوود، ۱۳۷۵، شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۲. مدرس حکیم زنوزی، آقاعلی، ۱۳۷۶، بدایع الحکم، قم، الزهراء.
۲۳. نوری، ملاعلی، ۱۳۵۷، رساله بسیط الحقیقه، ضمیمه: آشتیانی، سید جلال الدین، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر، مشهد، انجمن فلسفی.
۲۴. -----، ۱۳۷۸، التعليقات علی مفاتیح الغیب، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.